

مورچه توانا

می رود به هر جایی...



می رود به هر جایی
دانه در دهان دارد
مثل نقطه ای ریز است
زنده است و جان دارد
در وجود خود دارد
زور و قدرتی بسیار
او نمی شود خسته
از دویدن و از کار
تا که گندمی یابد
از زمین حاصلخیز
با دهان کند آن را
مثل تکه های ریز
از وسط کند تقسیم
پیش چشم این مردم
تا نروید از انبار
یک جوانه گندم
داده حق به این حیوان
علم و فهم و دانایی
کم خوراکی و قدرت
این همه توانایی
توی شعر فردوسی
خوانده ام، میازاری
مور ناتوانی را
مثل او تو جان داری